

ترجمه منظوم مراثی بحر العلوم مترجم: منظور اصفهانی

﴿ به کوشش: عبدالحسین طالعی ﴾

مقدمه

یکم. در باره علامه بحر العلوم

علامه سید محمد مهدی بحر العلوم (۱۱۵۵-۱۲۱۲ ق.) فقیه، محدث، حکیم، ادیب نجفی که اجدادش بروجردی بودند و نسب آیه الله بروجردی فقیه و مرجع مشهور به او می رسد. وی در کربلا زاده شد، مقدمات رانزد پدرش سید مرتضی بن محمد (متوفی ۱۲۰۴ ق.) و دیگر عالمان کربلا آموخت. آنگاه به نجف رفت، و به کربلا بازگشت. فقه و اصول رانزد پدرش، وحید بهبهانی (م. ۱۲۰۵ ق.) و شیخ یوسف بجرانی (م. ۱۱۸۶ ق.) در کربلا گذراند. رواج طاعون در عراق به سال ۱۱۸۶ موجب سفرش به ایران شد که همراه خانواده اش به مشهد رفت و شش سال از درس میرزا سید محمد مهدی اصفهانی بهره برد. سال ۱۱۹۳ به نجف بازگشت. همان سال به مکه رفت و به نجف بازگشت. اما سفر سال بعد او به مکه به چند سال اقامت تبدیل شد. در آنجا فقه چهار مذهب را درس می داد و ضمن آن فقه شیعی را نیز بیان می داشت. مدتی در مکه ماند و به نجف بازگشت که تا آخر عمر در نجف بود.

پس از رحلت استادش علامه محمد باقر وحید بهبهانی مرجعیت شیعه به او رسید و با

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه قم، دانشجوی دوره دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران.

تقسیم کار میان چند تن از بزرگان نجف، حوزه نجف را رشد و بالندگی داد. در این تقسیم وظایف، خود به تربیت اساتید پرداخت، که در شمار اینان، افرادی قابل ذکرند، از جمله: شیخ جعفر کاشف الغطاء (م. ۱۲۲۷ ق.)، سید محمد جواد عاملی، ملا احمد نراقی (م. ۱۲۴۵ ق.)، سید محمد مجاهد (م. ۱۲۴۲ ق.)، شیخ اسدالله دزفولی. از شماری از دانشوران همچون بهبهانی و بحرانی یاد شده و محمد باقر هزار جریبی اجازه روایت گرفت و به شماری از دانشوران اجازه روایت داد.

در کنار این همه وظایف، امور معنوی همچون عبادت و زهد، پایه اصلی خدماتش بود و توجه ویژه اش به ساحت مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نام آور بود. برخی از این موارد را محدث نوری در آثار خود، به نقل از مولی زین العابدین سلماسی محرم اسرار بحر العلوم نقل کرده است. همچنین در زمینه رسیدگی او به مستمندان و نیازمندان، گزارش های متعددی موجود است.

آثار مکتوبی از او در زمینه علوم مختلف بر جای مانده است، از جمله: الفوائد الرجالية (رجال)، تحفة الكرام فی تاریخ مكة والمسجد الحرام (تاریخ مکه)، مصابیح الاحکام (فقه)، مصابیح الاصول (اصول فقه)، مناظره با علمای یهود (عقائد).

برخی از این آثار، منظوم هستند، مانند: الدرّة البهیة (اصول)، الدرّة الفقہیة (فقه)، ارجوزة فی الإمامة (امامت)، منظومات فی الرجال (رجال).

دوم. در باره مرثی بحر العلوم

یکی از این آثار منظوم، مرثی علامه بحر العلوم در رثای حضرت سید الشهداء ع و شهیدان کربلا است که در یازده بند و ۱۳۲ بیت سروده است.

این مرثی، از همان اوان سرودن تا کنون مورد توجه دانشوران بوده است. در اینجا به چند کار مستقل در مورد این مرثی اشاره می شود:

۱. شرح گسترده مولی نوروز علی بسطامی (م. ۱۲۸۸)، با عنوان «سفينة النجاة» در حدود سیصد صفحه (چاپ سنگی ۱۲۸۶ ق. بدون صفحه شمار). این شرح گسترده است، تا آنجا که گاهی تصور خروج از اصل مطلب می رود.

۲. کتاب دیگر او با عنوان «لؤلؤ البحرين» (چاپ سنگی ۱۲۸۸ ق.) که خلاصه و راهنمای کتاب پیشین با افزودن مطالب دیگر است.



۳. شرح میرزا ابوطالب شیرازی فرزند میرزا علی اکبر نواب خراسانی شیرازی که شرح را در سال ۱۲۶۵ ق. به امر پدرش نوشته است. نسخه خطی آن در کتابخانه ملک به شماره ۱۸۰۷ موجود است. و تا کون به چاپ نرسیده است.

۴. تعلیقات مختصر میرزا ابوالقاسم وفای شیرازی بر مراثی بحر العلوم که در سده سیزدهم بوده و دو نسخه خطی از آن شناخته شده است:

الف. نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۲۸۴۲

ب. نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی، شماره ۲۴۵۲.

وی علاوه بر تعلیقه زدن بر یازده بند مراثی، بند دوازدهم از سروده های خود همراه با ترجمه فارسی بر آن افزوده است.

۵. تخمیس سید حسین بن سید رضا نواده سید بحر العلوم که نسخه ای از آن در حاشیه شرح یاد شده میرزا ابوطالب در کتابخانه ملک آمده است. نسخه ای دیگر در کتابخانه مجلس موجود است (فهرست کتابخانه مجلس، ج ۲۵ ص ۲۹۲).

۶. شرح مولی رحمة الله بن علی کرمانی (تألیف ۱۲۹۶ ق.) که دو چاپ سنگی از آن شناخته شده است:

الف. چاپ سنگی ۱۳۰۰ ق. به خط سید احمد بن محمد رضا طباطبایی اردستانی، در ۱۶۰ صفحه.

ب. چاپ سنگی بی تاریخ، که به امر میرزا محمد حسین ناصر الشریعه قمی در مطبعه علمی و اقبال انجام شده است.

۷. تحقیق متن مراثی توسط آیه الله سید عبدالعزیز طباطبایی در فصلنامه تراثنا شماره ۱۰ به چاپ رسیده است.

توضیح اینکه شرح مولی رحمة الله کرمانی همراه با گزیده هایی از دو شرح بسطامی، شرح ابوطالب شیرازی و تعلیقات وفای شیرازی و منابع دیگر، در قالب این کتاب منتشر شده است:

شور عشق و سوز ماتم، تحقیق: حسین درگاهی، عبدالحسن طالعی. تهران: معاونت امور فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ شمسی.

همچنین تخمیس سید حسین بحر العلوم در قالب کتاب زیر منتشر شده است:

تخمیس مراثی بحر العلوم، تحقیق: حسین درگاهی، عبدالحسن طالعی. تهران: معاونت امور

- فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵ شمسی.
- این دو کتاب، به صورت توأم در قالب یک کتاب، با تصرّفی مختصر در صفحه حقوقی توسط نشر اسوه چاپ مجدد شده اند (شرح مرآتی سید بحر العلوم، ۱۳۷۶ شمسی).
- تمام این منابع را نگارنده از نزدیک دیده و ویژگی های آنها را شناخته است.
۸. کتابی دیگر در این زمینه که نگارنده ندیده و فقط از طریق بانک اطلاعاتی کتابخانه های ایران مشخصاتش را یافته، کتاب زیر است:
- شرح تخمیس السید حسین الطباطبایی علی مرآتی بحر العلوم، رضا سلیمان زاده نجفی. قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۳ شمسی، ۱۰۰ صفحه.
۹. مرحوم شیخ عبدالصمد خامنه ای نیز استقبالی از مرآتی بحر العلوم سروده که مرحوم ملا علی خیابانی در کتاب علماء معاصرین (ص ۳۴۹) و مجلدات مختلف کتاب وقایع الایام خود، بخش هایی از آن را نقل کرده، ولی نسخه ای از آن به دست نیامد.
۱۰. نگارنده سطور، در سال ۱۳۷۴ شمسی ترجمه و تحریری فارسی از مرآتی بحر العلوم به صورت آهنگین (وزن نیمایی) نگاشته که تا کون منتشر نشده است و دستنویس آن ۵۲ صفحه دارد.
۱۱. ترجمه منظوم منظور اصفهانی در قالب رباعی. درباره آن در سطور آینده به تفصیل سخن خواهد رفت.

سوم در باره ملا احمد منظور اصفهانی

ملا احمد بن محمد رضا خوانساری متخلص به منظور اصفهانی (متوفی ۱۳۳۳ ق.) از دانشوران سده چهاردهم است که عمری در آستان اهل بیت سپری کرده و آثار مکتوب گرانقدر به یادگار گذاشته است.

بر اساس گزارشی که خود در مقدمه کتاب زبدة المصائب داده، ظلّ السلطان حاکم وقت اصفهان، فرزند ناصر الدین شاه قاجار، از او خواسته که آثاری در مناقب و مصائب اهل بیت بنویسد. لذا منظور، چندین کتاب در این زمینه نوشته است. وی در همین مقدمه، ده عنوان کتاب از آثار خود را که تا آن زمان نوشته، خواه تمام شده یا در دست اتمام، یاد کرده و در توصیف آنها بیان می دارد که برخی از این آثار، در چند مجلد است. توضیح اینکه در برخی از موارد، نویسنده عنوان خاصی برای کتاب خود یاد نکرده و تنها با شماره ترتیب، به آن اشاره می کند.

عناوین این آثار و مجلدات آنها چنین است:

۱. کتابی در چهار جزء:

اول. تذکره المتقین، در بیان اختلاف بنی آدم و اجمالی از عقاید اهل نحل و ملل.

دوم. تبصرة الناظرین، در بیان حقیقت دین اسلام و ظهور ۷۳ فرقه و حقانیت تشیع امامی.

سوم. بُشری للزائرین، در ثواب زیارت ائمه اطهار، به ویژه حضرت سید الشهداء، و شرح

زیارت عاشورا.

چهارم. ذکری للذاکرین، در باب واقعه عاشورا.

۲. منظور الأئمة، ترجمه و تفسیر جلد دهم (قدیم) بحار الانوار (مطابق با مجلد ۴۳ تا ۴۵

چاپ حروفی)، در چهار صحیفه:

اول. مصباح الأئمة فی تاریخ ام الأئمة، در تاریخ حضرت زهرا علیها السلام.

دوم. فلاح الأئمة فی احوال ثانی الأئمة، درباره امام مجتبی علیه السلام.

سوم. مفتاح الغمة فی تاریخ اَبی الأئمة، در تاریخ حضرت سید الشهداء علیه السلام.

چهارم. در اسامی سایر اولاد بتول، و بیان دوستان و خروج گندگان از شیعیان در انتقام خون

آن جناب از دشمنان.

۳. یومیة، رویدادهای ایام سال که مرتبط با اهل بیت است. نویسنده اشاره می کند که

اجمال آن را نوشته و امید نگارش تفصیل آن را دارد.

۴. خلاصة المقاصد فی تاریخ الأماجد، مختصری از تاریخ ۱۴ معصوم، شامل ۱۴ صحیفه،

که هر صحیفه ۱۴ صفحه دارد و در هر صفحه عنوانی از حالات و مقامات آن بزرگواران نوشته

است. نویسنده اشاره می کند که (تا زمان این گزارش) فصل مربوط به سید الشهداء علیه السلام را

نوشته و آرزوی نگارش فصول دیگر را دارد.

۵. تبصرة الرائین، گزیده ای از اشعار فصحای اعراب در مناقب و مصائب اهل بیت، با ترجمه

منظوم آنها به فارسی، در ده جزء برای استفاده اهل منبر.

۶. فصلین و بهار و خزان، که در اوایل جوانی نوشته است. قدری از داستان حضرت

یوسف علیه السلام را به طریق مثنوی به نظم فارسی در آورده و هر بخشی را به مرثیه سید الشهداء علیه السلام

پایان بخشیده است. در زمان این گزارش آن کتاب به اتمام نرسیده است.

۷. شرح حدیث جنود عقل و جهل از کتاب کافی.

۸. مخزن الأسرار و مجمع الأشعار، قصاید و اشعار مدایح و مرثی اهل بیت علیهم السلام.
 ۹. الرزیه فی بیان القضیة من ذریة النبویة، شرح زیارت شهدای کربلا مروی در اقبال الاعمال، که ضمن آن ترجمه کتاب هوف سید ابن طاووس را در عناوین مختلف آورده است.
 ۱۰. کتابی شامل ۱۱۰ مجلس (به نام نامی حضرت علی علیه السلام)، در دو جلد:
 - اول. عمدة المصائب
 - دوم. زبدة النوائب.
- کتابی که در دست داریم و محور این مقاله است، همین مجلد است که درباره آن سخن خواهد رفت.

درباره شرح حال ایشان با رجوع به منابع دیگر به نکاتی دست می یابیم. شرح حال او را بطور مختصر، شیخ آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه (نقباء البشر) ج ۱ ص ۸۴ و سید مهدی ابن الرضا در تذکره شعرای خوانسار ص ۱۷۵ آورده اند. اما مفصل ترین شرح حال او را در کتاب ضیاء الابصار فی ترجمة علماء خوانسار آورده است. در این کتاب، شرح حال میرزا احمد منظور را در باب دوم - که اختصاص به علمای دین دارد - آورده است.

ترجمه فارسی سخنان او در این باب چنین است:

«شیخ احمد، متخلص به میرزا منظور، فرزند مولی محمد رضا.

در خوانسار زاده شد و رشد یافت. سال ولادتش را نیافتیم. به اصفهان هجرت کرد و نزد حاج شیخ محمد باقر مسجدشاهی و دیگر علمای اصفهان علم آموخت. به تصنیف و تألیف آثاری همت گماشت. از عالمان عصر خود بود، ادیب، شاعر، محدث، مورخ و واعظی که در دانشهای مختلف متبحر بود.

شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره اش گوید: «شیخ مولی احمد خوانساری از عالمان متکلم و خطیبان متبحر، که در چند دانش دست داشت. اعتماد السلطنه در کتاب المآثر و الآثار شرح حالش را آورده و او را از عالمان دوره ناصرالدین شاه قاجار برشمرده و از این شرح حال برمی آید که در سال ۱۳۰۶ در قید حیات بوده است».

ابن الرضا می نویسد: احتمال می رود که این شرح حال، مربوط به میرزا منظور باشد. ولی احتمال ضعیفی نیز می توان داد که مربوط به شیخ احمد بن ضیاء الدین بن احمد ملایری

خوانساری باشد که مدتی در اصفهان می زیسته است. احتمال دیگر اینکه مربوط به مولی احمد بن ملا علی خوانساری باشد که ساکن تهران و مصحح کتاب جواهر الکلام (مشهور به طبع حاج موسی) بوده است. والله العالم بحقائق الأمور.

در باره پدرش مولی محمد رضا ورتبه علمی او مطلبی نیاقتم. او را دختری فاضله و صاحب کمال بود که همسر عالم فاضل محدث آخوند مولی محمد حسن مشهور به جناب بود و در خوانسار می زیست. او در خانه اش قرآن کریم و تجوید و نصاب الصبیان و جامع المقدمات را درس می گفت.

یکی داماد دیگر او، شیخ محمد رضا کلباسی والد علامه شیخ محمد حسین کلباسی اصفهانی است که شیخ محمد حسین، از عالمان و مدرسان در نجف و قم به شمار می آمد و آثار ارزشمندی داشت و به سال ۱۴۱۸ درگذشت. فرزند او فاضل کامل شیخ محمد علی کلباسی است که شرح حال و تمثال والد خود را فرستاده است.

آنگاه تألیفات منظور را آورده به ترتیبی که ذکر شد و نیازی به تکرار نیست. تنها عناوین جدید در این فهرست، دو عنوان دیوان است، که یکی از آنها اشعاری به لهجه خوانساری است. وی به دلیل همین دو دیوان، نام او را در ضمن شعرای خوانسار آورده است.

در کتاب ضیاء الابصار، از یک مورد وقف منظور یاد می کند.

وی ۷۲ کتاب به عدد شهدای کربلا وقف کرد که متن وقفنامه در سطور آینده ذکر می شود. انشاء الله.

در اصفهان حدود سال ۱۳۲۲ درگذشت و در بقعه شیخ محمد تقی رازی دفن شد.^۱

سید مهدی ابن الرضا نام ایشان را دو بار دیگر در کتاب یاد کرده، یکی در باب خطیبان^۲ و بار دیگر در باب مربوط به شاعران^۳.

نیز ذیل نام مولی رضا بن مولی احمد خوانساری (متوفی ۱۳۶۵) احتمال داده که او فرزند منظور باشد.^۴ باید دانست که منظور در وقفنامه خود، تولیت وقف پس از خود را به فرزندش

۱. ضیاء الابصار، ج ۱ ص ۳۶۶-۳۷۰.

۲. همان، ج ۳ ص ۱۴۳.

۳. همان ج ۳ ص ۳۷۲.

۴. همان ج ۳ ص ۱۵۸.

«میرزا آقامسی به محمد رضا» سپرده است. و البته جای بررسی در این مورد باقی است. البته ابن الرضا، از دانشور دیگری به نام علیرضا خوانساری یاد کرده و احتمال داده که او پدر منظور خوانساری باشد.^۱ این احتمال، قطعاً مردود است، چون نام پدر منظور، چنانکه خود بارها نوشته، محمد رضا است نه علیرضا.

در همان کتاب، شرح حال مولی محمد حسن بن محمد رفیع مشهور به جناب را آورده و او را به عنوان عالم و ادیب شناسانده است. یکی از آثار او «فقد الاسلام» است که در نقد رفتارهای ظالمانه حاکمان وقت سروده و بطور مخفیانه توزیع می کرده است. سید مهدی ابن الرضا، یک نسخه از آن را در کتابهای جدش سید محمود ابن الرضا دیده است. این نسخه را مرحوم جناب نزد او فرستاده، چون می دانسته که او مطلب را کتمان می کند. این کتاب سبب شد که گروهی به ایذای شاعر کمر بندند و قتل او را اراده کنند، ولی به او دست نیافتند تا درگذشت. این کتاب باقی بود تا اینکه مرحوم سید محمود ابن الرضا راز کتاب را فاش کرد. جناب به سال ۱۳۴۴ درگذشت و در مقابر «پاقلعه» خوانسار دفن شد. همسر وی دختر مرحوم میرزا احمد منظور بود که در خانه خود، قرآن و تجوید و نصاب الصبیان و جامع المقدمات را تدریس می کرد.^۲

گفته شد که منظور، در شاعری ید طولایی داشت که کتاب زبده النوائب او بر این مدعا گواه است. در کتاب ضیاء الابصار، ماده تاریخی از او نقل کرده که برای رحلت مرحوم مولی محمد حسن بن محمد علی خوانساری متوفی سال ۱۲۷۵ سروده است:

شد چو طومار حیاتش طی، رقم منظور زد

دفتر این فرد کش هر مصرعش تاریخ بود

«طوطی کوه حقیقت بال بر بالا گشاد»

«قطب دین وزهد اندر سطح رحمت جانمود»^۳

بص



۱. همان ج ۳ ص ۷۶

۲. همان، ج ۱ ص ۶۱۹-۶۲۱.

۳. همان ج ۳ ص ۱۲.

وقف نامه منظور

منظور خوانساری در روز سوم شعبان، روز میلاد حضرت سید الشهداء علیه السلام، هفتاد و دو جلد کتاب را وقف کرده که متن وقفنامه به خط او در کتاب ضیاء الابصار کلیشه شده است. بازخوانی این متن چنین است:

«بسم الله تعالى. الحمد لله الواقف على السرائر والضمائر. والصلوة على محمد وآله صفوة الأعاظم والأكابر، ونخبة الأوائل والأواخر.

وقف مؤبد و حبس مخلد نمودم تراب اقدام اهل بیت معصوم و اقل الذاکرین لمناقبهم و أحقر الرائین و المنشدین لمصائبهم و نوائب الإمام المظلوم علیه السلام، افقر الأنام إلى رحمة الله الغفور الباری منظور الخوانساری، المسمى به احمد و المشهور بتحصيله (؟) و لقبه المسطور، عفی الله تعالى عن جرائمه و خطیئاته فی يوم النشور، مؤلف هذا الكتاب و راقم هذه السطور، همین یک مجلد کتاب را به انضمام هفتاد و یک مجلد دیگر که مجموع آن مطابق با عدد مشهور شهیدان کربلا در حضور امام مظلومان و سید الشهداء حسین بن علی خامس آل عبا است صلوات الله علیهم اجمعین إلى يوم الدين.

و ثواب این مختصر عمل را هدیه و ارمغان نمود در پیشگاه بارگاه هر یک یک از شهداء کربلا سلام الله علیهم إلى يوم الجزاء که عموم شیعیان و دوستان علی بن ابی طالب [علیه السلام] و کافه ذاکران مناقب و مصائب ایشان بهره مند از آن گردیده و به مضمون خبر معتبر منقول از آل رسول که: «من أنشد شعراً وبكى واحداً فله الجنة»، تکمیل مقامات عالیات و تحصیل درجات جنات را فرمایند، و در..... این شرمنده از گناه و بنده ابی عبد الله راهم فراموش ننمایند.

و تولیت این یک جلد را با خود گذاشتم و تتمه را با اشخاص دیگر مقرر داشتم، به شرحی که در اوایل هر یک نگاشتم.

و بعد از خود، تولیت با نور چشم مکرم میرزا آقا مسمی به محمد رضا است، جعله الله من العلماء، و حفظه الله و أبواه. و بعده با ارشد و اورع از اولاد و احفاد اوست الی ما شاء الله. و بر فرض انقراض نعوذ بالله، با اعلم و اتقى و اققه و ازکی از اولاد خلد آشیان حجة الاسلام و المسلمین و شیخ الفقهاء و المجتهدین مرحوم حاجی شیخ محمد باقر اصفهانی است، ثم با احفاد

و اولاد احفاد مرحوم، إلى أن يرث الله الأرض و من عليها، وفقاً صحیحاً شرعياً. وقد حرّر ذلك فی الثالث من شعبان ۱۳۲۰ (؟) فی دارالسلطنة اصفهان. التوضیح به نحو شرعی صیغه جاری و قفی (؟) ... شد. امید قبول از آل رسول دارم. العبد، الاقل، منظور. [مهر]

چهارم. چند نکته در باره فهرست آثار منظور

با دقت در فهرست آثار منظور اصفهانی به نکاتی دست می یابیم، از جمله:

۱. این فهرست که نزدیک به سی سال پیش از وفات مؤلف نوشته شده، ده عنوان کتاب از آثار او را می شناساند که خود شامل ۱۷ مجلد است. این پرکار بودن نویسنده را می رساند.
۲. وجود دست کم دو عنوان مجموعه قصائد مدح و رثا، قدرت ادبی او و توجهش به ادبیات عاشورایی را نشان می دهد.

۳. شرح زیارت عاشورا (ضمن مجلد سوم کتاب اول) و شرح زیارت اسامی شهدا (ضمن نهمین کتاب)، بر توجه او به متون زیارات، گواه است.

۴. توجه او به پیرایش کتابهایش از مطالب سست و نادرست، در راستای آثار دیگر که با همان رویکرد و در همان سالها نوشته شد (مانند: لؤلؤ و مرجان محدث نوری، کبریت احمر محدث بیرجندی، نفس المهموم و نفثة المصدور هر دو از محدث قمی) موضوع جالب توجهی است که برای تحقیق مستقلی مناسب است.

پنجم. در باره کتاب زبده النوائب

گفته شد که این کتاب، دومین مجلد از کتاب دهم است که ۵۵ مجلس در بردارد. آخرین مجلس (ص ۴۴۴-۴۵۵) مربوط به حضرت زهرا علیها السلام و دیگر مجالس در باره حضرت سید الشهداء و شهدا و اسرای کربلا است. وی این کتاب را یک بار، «زبده النوائب من آل ابی طالب» و بار دیگر، «زبده المصائب» نامیده است. آن را در ماه محرم سال ۱۳۰۰ ق. به پایان برده، که کتابت آن به سال ۱۳۰۵ در ۴۵۵ صفحه انجام یافته و به سال ۱۳۰۶ ق. به اهتمام ملا حسین خوانساری در کارخانه استاد محمد اسماعیل ابن کربلایی محمد حسین چاپ سنگی شده است.

نسخه ای از این کتاب - که مانند نسخه خطی کمیاب است - در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان موجود است، که مجمع ذخائر اسلامی قم به سال ۱۳۹۴ شمسی به

عنوان چهارمین کتاب از سلسله ماتم، به صورت چاپ عکسی منتشر کرده است. آگاهی و دستیابی نگارنده به این کتاب به واسطه همین چاپ عکسی است و همین جا، سپاس قلبی خود را از این اقدام شایسته و تلاشگران آن ابراز می دارد.

منظور اصفهانی هدف اصلی خود از تألیف کتاب را پیرایش منابع حسینی از مطالب و اخبار سست و نادرست و ضعیف می داند (ص ۶-۱۲).

وی در خلال نقل و ترجمه و توضیح روایات، اشعار زیادی از سروده های خود را آورده، به گونه ای که کمتر صفحه ای از صفحات کتاب را خالی از شعرهایش می توان یافت. این شعرها فعلاً مورد بحث نیستند.

علاوه بر آن، منظور اصفهانی حواشی تمام صفحات را با ترجمه منظوم برخی از اشعار عربی مراثی، گاه متن کامل یک شعر و گاه بخشی از آن، به شعر فارسی (رباعی، تک بیتی، قصیده یا مثنوی) آراسته است تا اهل منبر و ذاکران حسینی بتوانند در مجالس خود، از آن بهره گیرند.

هدف این مقاله، ارائه فهرستی از این ترجمه های منظوم است تا زمینه آشنایی پژوهندگان با این گنجینه ادب عاشورایی فراهم شود.

ششم. فهرستی از اشعار و قطعات

ترجمه شده در حواشی صفحات کتاب

منظور اصفهانی در حواشی تمام صفحات کتاب زبدة المصائب، اشعار عربی در مراثی همراه با ترجمه منظوم فارسی آورده که در اینجا فهرستی از آنها ارائه می شود. این قطعات، به ۴۷ مورد می رسد.

توضیح اینکه در هر مورد، بیت مطلع، سراینده آن، تعداد بیتها و صفحات مربوط بیان می شود.

۱. الله اکبر ما ذا الحادث الجلل / فقد تزلزل سهل الارض والجبل، سروده سید محمد مهدی

بحر العلوم، ۱۳۲ بیت در ۱۱ بند، ص ۱۳-۱۴۶. متن کامل این ترجمه منظوم در پی می آید.

۲. لا جدّ للمجد جدی إن جلست علی / بسط انبساطی وأیدی سنی الجدل، هشت

بیت (ص ۱۴۷-۱۵۴).

۳. ركب بزعم العدى فوق الثرى نزلوا / وقد أعد لهم فى الجنة النزل، سیزده بیت (ص ۱۵۵

-۱۶۷).

۴. وقد كللوا رأس السنان برأسه / بزعم العدى إن كان كليله الأسنى، منسوب به امام سجاد عليه السلام، هفت بيت (ص ۱۶۸-۱۷۰).
۵. أيا جدنا كان الحسين نظامنا / فصادته سهم الردى فتشتتنا، منسوب به سكينه خاتون، هفت بيت (ص ۱۷۱-۱۷۷).
۶. فديتك يا سبط النبي الذي دبی / من الله شأناً قاب قوسن أو أدنى، منسوب به سكينه خاتون، هشت بيت (ص ۱۷۸-۱۸۵).
۷. نوحوا يا شيعة المولى أبى الحسن / على الحسين غريب الدار والوطن، سى وىك بيت (ص ۱۸۶-۲۱۶).
۸. أخى يا هلالاً غاب بعد كماله / فن فقداه أضحى نهارى كليله، از زبان حضرت زينب خطاب به سيد الشهداء، چهارده بيت (ص ۲۱۷-۲۳۰).
۹. بريد السبايا صبایا بريدی / الا اى كه در اين بريدی فريدی، ملمع مؤلف، سيزده بيت (ص ۲۳۱-۲۴۳).
۱۰. لأى مصاب أم لأى رزية / تصب لها دون الحسين المدامع، نوزده بيت (ص ۲۴۴-۲۶۲).
۱۱. أفاطم لو خلت الحسين مجدلاً / وقد مات عطشاناً بشط فرات، دعبل خزاعى، شش بيت (ص ۲۶۳-۲۶۸).
۱۲. أيقتل ظماناً حسين بكر بلا / وفي كل عضو من أنامله نهر، [ابن عرندس حلّی]، پنج بيت (ص ۲۶۹-۲۷۳).
۱۳. لهف نفسي على صغير أو أم / فظمته السهام قبل الفطام، از زبان امّ كلثوم، پنج بيت (ص ۲۷۴-۲۷۸).
۱۴. سيطول بعدي يا سكينه فاعلمي / منك البكاء إذ الحمام دهاني، از زبان امام عليه السلام خطاب به سكينه، سه بيت (ص ۲۷۹-۲۸۱).
۱۵. أيا شمر خاف الله واحفظ قرابتي / من الجد منسوباً إلى القائم المهدي، خطاب امام به شمر، هشت بيت (ص ۲۸۲-۲۸۹).
۱۶. دعنا نودعه ونجلس عنده / يا شمر قبل تفرق وتنائى، از زبان اهل حرم خطاب به شمر، پنج بيت (ص ۲۹۰-۲۹۴).

۱۷. مات الفخار ومات الجود والكرم / واغبرت الأرض والآفاق والحرم، از زبان اهل حرم بعد از آمدن ذوالجناح، نه بیت (ص ۲۹۵-۳۰۱).
۱۸. كيف القرار وفي السبايا زينب / تدعو بفرط حرارة يا احمد، من كلام زينب في مصرع أخيها، چهاربیت (ص ۳۰۲-۳۰۵).
۱۹. قفوا ساعة بالنوق لا تركبونها / وریضوا لمن بالظف خابت ظنونها، از زبان طفل صغیر در قتلگاه، یازده بیت (ص ۳۰۷-۳۱۷).
۲۰. یا أمة السوء لا سقيا لربعكم / یا أمة لم تراعي جدنا فینا، از زبان امام سجاد در کوفه، هفت بیت (ص ۳۱۸-۳۲۴).
۲۱. یا هلالاً لما استتم کمالاً / غاله خسفه فأبدى غروباً، خطاب زینب به امام، هفت بیت (ص ۳۲۵-۳۳۱).
۲۲. لا غروان قتل الحسين فشیخه / قد كان خيراً من حسين وأكرما، منسوب به امام سجاد، سه بیت (ص ۳۳۲-۳۳۴).
۲۳. فإن تكن الدنيا تعدّ نفیسة / فدار ثواب الله اعلى وأنبى، منسوب به امام حسین، چهار بیت (ص ۳۳۵-۳۳۸).
۲۴. أحقّ الناس أن یبکی علیه / فتی أبکی الحسین بکربلاء، سه بیت (ص ۳۳۹-۳۴۱).
۲۵. یا نفس من بعد الحسین هونی / فبعده لا کنت أن تكونی، منسوب به جناب ابی الفضل، پنج بیت (ص ۳۴۲-۳۴۶).
۲۶. یا نفس لا تخش من الکفار / وأبشری برحمة الجبار، منسوب به جناب ابی الفضل، سه بیت (ص ۳۴۷-۳۴۹).
۲۷. تعدّیتم یا شرّ قوم بیعتکم / وخالفتم دین النبی محمد، رجز ابی الفضل، چهار بیت (ص ۳۵۰-۳۵۳).
۲۸. ابکی إن بکیت یا خیر هادی / واسیل الدمع فهو یوم الفراق، وصیت حضرت زهرا به علی مرتضی، چهار بیت (ص ۳۵۴-۳۵۷).
۲۹. وتستغیث أباه یا أباه فن / أضحی یغسل ابنی من به رفقا، استغاثه (زبان حال) حضرت زهرا به سید انبیا، چهار بیت (ص ۳۵۸-۳۶۱).

۳۰. لا غروان قتل الحسین فشیخه / قد کان خیراً من الحسین واکرمها، از زبان امام سجاد، سه بیت (ص ۳۶۲-۳۶۴).
- این بند، تکرار بند ۲۲ است.
۳۱. جاؤوا برأسک یابن بنت محمد / مترماً بدمائه ترمیلا، در شام شنیده شد، چهاربیت (ص ۳۶۵-۳۶۸).
۳۲. أقاد ذلیلاً فی دمشق کأنتی / من الزنج عبد غاب عنه نصیره، گویا جناب سید الساجدین در شام فرمودند، سه بیت (ص ۳۶۹-۳۷۱).
۳۳. واهلف نفسی بالحسین و معشر / واسوه فی الیوم العبوس الأعسر، در مناقب شهدای کربلا، شش بیت (ص ۳۷۲-۳۷۷).
۳۴. هنا ذُبح الحسین بسیف شمر / هنا قد ضَرَجوا منه الجبینا، از زبان اهل حرم به یکدیگر، چهاربیت (ص ۳۷۸-۳۸۱).
۳۵. رحلنا یا اَبی بالرغم منا / ألا فانظر الی ما حلّ فینا، از زبان دختر صغیر امام، چهاربیت (ص ۳۸۲-۳۸۵).
۳۶. مدینة جدنا لا تقبلینا / فبالحسرات والأحزان جینا، از زبان ام کلثوم و اهل حرم، پنج بیت (ص ۳۸۶-۳۹۰).
۳۷. ألا فاخبر رسول الله عنا / بأنا قد فجعنا فی أحنینا، شکایت اهل حرم به سید عالم، سیزده بیت (ص ۳۹۱-۴۰۳).
۳۸. وعرج بالبقیع وقف ونادی / أبین حیب بسبّ العالمینا، خطاب بعض اولاد به عم خود امام مجتبی، ده بیت (ص ۴۰۴-۴۱۳).
۳۹. یا اهل یثرب لا مقام لکم بها / قُتل الحسین فادمعی مدرارا، کلام بشیر جذلم، دو بیت (ص ۴۱۴-۴۱۵).
۴۰. نعی سیدی ناع نعاہ فأفجعنا / وأمرضنی ناع نعاہ فأوجعا، کلام حضرت زینب در مدینه، چهاربیت (ص ۴۱۶-۴۱۹).
۴۱. أنادیک یا جداه یا خیر مرسل / حسینک مقتول و نسلک ضائع، از زبان اهل حرم به سید عالم، چهاربیت (ص ۴۲۰-۴۲۳).
۴۲. إن کت أوصیت بالقربی بخیر جزا / فإیّهم قطعوا القربی و ما وصلوا، دو

بیت (ص ۴۲۴-۴۲۵).

۴۳. لله نائبة تقاصر دونها / كل النوائب في جميع الأعصر، پنج بیت (ص ۴۲۶-۴۳۰).

۴۴. بنت الرسول أمين الله فاطمة / تنوح والشعر منشور على الكنف، نوحه سرايي بتول خدمت حضرت رسول، شش بیت (ص ۴۳۱-۴۳۶).

۴۵. حتى أصيب بكر بلا فاستوحشت / واستخبرت عن حاله فاستحقت، وفات دختر صغيره امام در شام، چهارده بیت (ص ۴۳۷-۴۵۰).

۴۶. تركت الخلق طراً في هواكا / وأيتمت العيال لكي أراكا، از زبان امام در قتلگاه، دو بیت (ص ۴۵۱-۴۵۲).

۴۷. أقول و ذاك من ألم و وجد / أزال الله ملك بني زياد، دو بیت (ص ۴۵۳-۴۵۴).

هفتم. چند نکته در مورد فهرست اشعار

۱. منظور اصفهانی این اشعار را به درخواست بانی چاپ کتاب در حواشی صفحات آورده است، چنانکه خود در آغاز کتاب می گوید. (ص ۱۳).

۲. بیشتر ترجمه های منظوم به رباعی فارسی است، ولی گاه در قالب تک بیت یا قصیده یا قطعه یا مثنوی است. خلاصه اینکه وی خود را به قالب خاصی وابسته نکرده و نوع شعر را به اقتضای کلام سپرده است. البته گزینش قالب های مختلف شعری از سوی منظور، خود موضوع پژوهشی مستقل تواند بود.

۳. منظور در نسبت اشعار به سرایندگان دقت به خرج داده است. بدین روی، بین شعرهایی که نسبت آنها به شاعر قطعی است (مانند دعبل و بحر العلوم)، اشعار منسوب و زبان حال تمایز قائل شده است.

۴. تمام اشعار در مورد قضیه کربلا است، بجز قطعه ۲۸ و ۲۹ (ص ۳۵۴-۳۶۱) که در مورد حضرت زهرا علیها السلام است.

۵. قطعه ۲۲ بطور مکرر نقل شده (بند ۳۰).

۶. منظور، تمام اشعار را با اعراب کامل نقل کرده تا گویندگان برای خواندن آنها به زحمت و خطا نیفتند.

۷. بجز اشعار بحر العلوم، تمام اشعار بطور منتخب نقل شده اند.

۸. جمعاً ۴۳۶ بیت در این حواشی نقل و ترجمه شده اند. بدین روی، اگر دیوان منظور نیز

پیدا نشود، خوشبختانه از طریق کتاب زبده النوائب - که ظاهراً تنها کتاب چاپ شده منظوم است - به بخشی از این دیوان دست می یابیم.

هشتم. حسن ختام

برای حسن ختام این مقدمه و نیز برای اینکه نمونه ترجمه منظوم اشعار به دست آید، ترجمه منظوم چند بیت از حضرت سید الشهداء و چند بیت از رجز حضرت ابی الفضل علیه السلام با ترجمه ملا احمد منظوم به نظم فارسی نقل می شود.

الف. ترجمه اشعار امام حسین علیه السلام:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً / فِدَاؤُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَتْبَلُ

از ماندن در دار فنا مقصد اول

تحصیل بقا بوده که هستی شود اکمل

دنیاست چو بازار خریداری عقبی

ای دل مطلب غیر رضای حق از اول

وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِئَتْ / فَقَتْلُ أَمْرٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

انجام بدن چون که فنا گشته ز آغاز

پس کشته شدن در ره جانان بود افضل

عالی اگر این داردنی را بشمارند

در جنب مهین جنت اعلا بود ارذل

وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا / فَقِلَّةُ سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُ

چون قسمت ارزاق به تقدیر برآید

پس در طلبش کوشش مجمل بود اجمل

وَإِنْ يَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا / فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِه الْمَرْءِ يَبْخُلُ

مالی که از او بگذرد و بازگذارد

عاقل نکند بخل در این مال معطل

(ص ۳۳۵ - ۳۳۸)

ب. ترجمه برخی از رجزهای حضرت ابی الفضل علیه السلام

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي / فَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي

که ای نفس بعد از شه تشنه لب

مکن عزت و فخر و راحت، طلب

پس از او چه سود از حیات جهان

که فانی است تن بی وجود روان

هَذَا الْحُسَيْنُ شَارِبُ الْمُنُونِ / وَتَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ

ولی حق از تشنگی جان دهد

جهان در ره حق بدین سان دهد

چه سان عاشق صادق و با یقین

کند ترک دین، نوشد آب معین؟

هِيَاتُ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي / وَلَا فِعَالٌ صَادِقِ الْيَقِينِ

شه عشق با جمله عاشقان

لب تشنه کردند ترک جهان

توداری تمنای آب فرات؟

چه شد غیرت و کوحیا و وفات؟

يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ / وَأَبْشُرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

گر طالب رحمت خدایی ای دل

اندیشه مکن از این گروه باطل

صد مجده^۱ تورا که با گروه اخیار

در ساحت رحمت خدایی داخل

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ / مَعَ الْوَصِيِّ الْحَيْدَرِ الْكَرَّارِ

زیرا که به خدمت نبی مختار

در محضر حیدر شوی این دم واصل

کامل به مقام عشق حق شو که شوی

از بهر مقام قرب جانان قابل

قد قطعوا بیغیم یساری / فأصلهم یارب حر النار

افتاد اگر دست چپ از پیکر من

قربان ره حسین دست و سر من

دست و سرو جان نثار او باد، اما

یا رب تو بسوز قاتل کافر من

والله إن قطعتم یمینی / إتی أحمی أبدأ عن دینی

یک دستم اگر جدا نمودند از تن

باقی است سر و دست اگر در تن من

از کف ندهم حمایت دین خدا

تا هست سر و دست و روانم بر تن

وعن إمام صادق الیقین / سبط النبی الطاهر الامین

در یاری شاه بیکسان تا هستم

کی دست کشم گر چه جدا شد دستم

ز افتادن دست راست غم نیست که من

با حضرت او عهد شهادت بستم

(ص ۳۴۲-۳۴۹)

نهم. درباره ترجمه منظوم منظور اصفهانی

یکی از کارهای مربوط به مراثی بحر العلوم، ترجمه ای منظوم از آن (هر بیت متن عربی به یک رباعی فارسی) است که ملا احمد بن محمد رضا خوانساری اصفهانی متخلص به منظور (متوفی ۱۳۳۳ ق.) در حواشی کتاب «زبدة النوائب من آل ابی طالب» (نام دیگرش: زبدة المصائب) سروده است. این کتاب، مقتلی فارسی است که سال ۱۳۰۶ ق. در مطبعه آقا محمد اسماعیل در ۴۵۶ صفحه چاپ سنگی شده و ترجمه منظوم مراثی بحر العلوم در حاشیه صفحات ۲ تا ۱۴۶ درج شده است.

نگارنده، در این گفتار، از چاپ عکسی این کتاب استفاده کرده که مجمع ذخائر اسلامی قم به سال ۱۳۹۴ شمسی به عنوان چهارمین کتاب، از «سلسله ماتم» بازنشر کرده است.

این ترجمه منظوم، ظاهراً تنها ترجمه منظوم اشعار بحر العلوم در قلب رباعی است. اما شاید از

آن روی که در حاشیه کتاب یاد شده درج شده، از دید فهرست نگاران پنهان مانده و در فهرس یاد نشده است.

نگارنده سطور، که در حدود سال ۱۳۷۰ شمسی توفیق عرضه اثری در زمینه مراثی بحر العلوم را داشت، برای احیای این ترجمه نیز اقدام کرد.

برای این کار، به بازخوانی آن پرداخت، البته براساس همان چاپ سنگی که برخی از کلمات آن ناخوانا و بعضی دیگر محوشده است. با این همه چون نسخه ای دیگر از آن یافته نشد، فعلاً به همان اکتفا شد، تا فرصت دیگر که انشاء الله نسخه ای دیگر به دست آید. متن مراثی عربی براساس قرائت مرحوم خوانساری نقل شد و ضبط محقق طباطبایی در موارد اختلاف در حاشیه یاد شد.

مرحوم خوانساری در مقدمه کتاب، هدف خود را عرض ادب به پیشگاه حضرت سید الشهدا علیه السلام و پیرایش منابع از اخبار ضعیف می داند. وی می نویسد:

«ای بسا مطالبی در السنه و افواه اخوان اهل رثا جاری و مذکور است ... که در ... روایات معتبره متقدمین از اعلام علماء مزبور نیست ... پس کمال احتیاط در خواندن و ذکر کردن مسموعات است...»

به هر حال، او تأکید می کند که فقط اخبار مستند را همراه با ترجمه منظوم و متشور آنها آورده است.

پس از آن می نویسد:

«چون ... مؤلف این کتاب مستطاب، بسیاری از اشعار فصحاء اعراب را به فارسی منظوم فرموده و از برای اهل منبر و ذاکران عنوان سخن بود، لهذا بانی خیریت مبانی امر نمود که در حواشی صفحات مرقوم شود، شاید که قبول امام مظلوم حضرت ابی عبدالله صلوات الله و سلامه علیه و روحناله الفداء گردد». (زبدة النواصب، ص ۱۳).

نخستین ترجمه منظومی که در این شمار آورده، ترجمه مراثی بحر العلوم است با این یادداشت:

«هذه المنظومة في مرثية الحسين عليه السلام للسيد الجليل العلامة الملقب ببحر العلوم و المسمى بالسيد مهدي الطباطبائي العلوي النجفي طاب ثراه و جعل الجنة مثواه».

متن ترجمه منظوم منظور اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

بند اول

الله اكبرُ ما ذَا الحَادِثِ الجَلَلُ / لَقَدْ تَرَزَّلَ سَهْلُ الأَرْضِ والجَبَلُ

الله ز عظم این مصاب جانکاه

کز او شده کوه و دشت لرزان ناگاه

بریک تن از آل مصطفی این همه ظلم

لا حول و لا قوة الا بالله

ما هذه الرَّقَاتُ الصَاعِدَاتُ أَسَى / كَأَنَّهَا شَعْلٌ تُرْمَى بِهَا شَعْلٌ

یارب ز چه می رود در افلاک ز خاک

افغان و خروش و ناله های غمناک

چون آتش سوزنده ز کانون قلوب

پیوسته به هم شعله از او تا افلاک

ما لِلْعَيونِ عَيونُ الدَّمعِ جَارِيَةٌ / مِنْهَا تَحْدُ خُدوداً حِينَ تَنْهَلُ

از چیست دگر که چشمه های خوناب

ریزد به زمین ز چشم های احباب

مجرور نموده چهره ها در جریان

کز آتش دها شده سوزان از آب

ما ذَا التَّوَّاحُ^۲ التِّي عَطَّ القُلُوبَ وَمَا / هَذَا الضَّجِيحُ وَذِي^۳ الضَّوْضَاءِ وَالتَّجَلُّ

این آه فروزان که جهان را بگداخت

وین آتش سوزان که به عالم انداخت

وین نوحه دل شکاف از حد مکان

رایت ز چه در سر حد امکان انداخت

۱. طباطبایی: فقد

۲. طباطبایی: النباح

۳. طباطبایی: ذا

كَأَنَّ نَفْخَةَ صَوْرِ الْحَشْرِ قَدْ فَجَّاتُ / فَالْتَأَسُ سَكْرَى وَلَا سُكْرًا وَلَا تَمَلُّ

گویا به جهان شور قیامت برخاست

وین شور نشور اندر او صور عزا است

بی باده ز هول حشر اندر حق خلق

«الیوم تری الناس سکاری» شد راست

قَدْ هَلَّ عَاشُورُ لَوْ غَمَّ الْهِلَالُ بِهِ / كَأَنَّمَا هُوَ مِنْ شُؤْمٍ بِهِ زُحَلُ

از مشرق غم ماه محرم سرزد

پس شومی او شرر به خشک و ترزد

ای کاش نهان بود و نمی گشتی فاش

این ماه که بر جان زحل آذرزد

شَهْرٌ دَهَى ثَقَلِيهَا مِنْهُ دَاهِيَةٌ / ثِقَلُ النَّبِيِّ حَصِيدٌ فِيهِ وَالثَّقَلُ

ماهی که در او جن و بشر افسرده است

ماهی که در او ریاض دین پژمرده است

ماهی که امانت نبی را امت

برده است سرازتن و تنش نسپرده است

قَامَتْ قِيَامَةٌ أَهْلِ الْبَيْتِ وَانْكَسَرَتْ / سُفُنُ التَّجَاوِزِ فِيهَا الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ

با قامت خم ماه محرم چورسید

بر آل نبی قیامتی گشت پدید

بشکست در او سفینه علم و عمل

یعنی که حسین بن علی گشت شهید

وَارْتَجَّتِ الْأَرْضُ وَالسَّبْعُ الشَّدَادُ وَقَدْ / أَصَابَ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى الْوَجَلُ

زین واقعه پیچید به هم هفت فلک

لرزید به خود زمین چو در آب سمک

تا حد فلک رسید این موج فنا

۱. طباطبایی: والناس

۲. در اصل: قیامت

پس قد فلک خمید با فوج ملک
واهتر من دَهَشِ عَرُشِ الْجَلِيلِ وَلَوْ / لَا اللَّهُ مَا سَكُّهُ أَهْوَى^۲ بِهِ الْمَيْلُ
از عظم بلای کربلا عرش عظیم
پیچید به خود زدهشت و وحشت و بیم
گر ذات خداوند نَبُد^۳ حافظ آن
بر فرش زمین عرش برین بود مقیم
جَلَّ الْإِلَٰهَ فَلَيْسَ الْحُزْنَ بِالْفُؤْ / لَكِنَّ قَلْبًا حَوَاهُ حُزْنُهُ جَلُّ
از حدّ حدوث تا به لاحدِ قدم
انبوه غم حسین بنهاده قدم
اعلاست ز غم ذات حق اما دل خلق
عرش حق و گسترده در او فرش الم
قَضَى الْمَصَابُ بِأَنْ تَقْضَى النَّفُوسُ لَهُ / لَكِنَّ قَضَى اللَّهِ أَنْ لَا يُسَبِّقَ الْأَجَلُ
تأثیر شهادت ابا عبد الله
شد مقتضی فنای اشیا فی الله
گرامر خدا نبوده و حکم اجل
می شد همه وجود موجود فداه^۴

۱. طباطبایی: فلو

۲. طباطبایی: أدهی

۳. در اصل: نبود

۴. در متن پس از این بیت، یک بیت عربی با ترجمه منظوم آمده که به لحاظ وزن و قافیه به مرثی بجزالوم سازگار نیست. و در هیچ یک از نسخه های آن نیز نیامده است. این شعر و ترجمه اش چنین است:
والله قضی لكل نفسی أجلاً / لولاه لصار كل الأشياء فداه

«منظور» فدای شاه دین جان جهان

ای جان جهان فدای جانان جهان

ای کاش وجود او نمی گشت عدم

می گشت عدم وجود بنیان جهان

بند دوم

هَذَا مُصَابُ الَّذِي جَبْرِيْلُ خَادِمُهُ / نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ إِذْ نَيْطَتْ تَمَائِمُهُ

این است عزای خسرو ملک وجود

کورا به یقین روح الامین خادم بود

می کرد ز ذکر خواب گاهش در خواب

می بست به تعویذ گهش چشم حسود

هَذَا مُصَابُ الشَّهِيدِ الْمُسْتَضَامِ وَمَنْ / فَوْقَ السَّمَاوَاتِ قَدْ قَامَتْ مَاتِمُهُ

این ماتم آن شهی است کز ظلم یزید

غلطید به خاک و خون و شد تشنه شهید

بر فرق ملک خاک عزا و افشاند

در فرق فلک بزم مصیبت او چید

سَبَطُ النَّبِيِّ أَبُو الْأَطْحَارِ وَالِدُهُ / الْكَرَامِ مَوْلَى أَقَامَ الدِّينَ صَارِمُهُ

فرزند نبی که دین از او یافت تمام

؟؟؟؟؟ که شرع از او یافت نظام

پیوند کرام ؟؟؟؟؟؟؟؟؟ [ص ۲۹]

خود اصل کرام باشد و نسل کرام

صِنُو الزَّكِيِّ جَنَى قَلْبِ الْبَتُولِ لَهُ / أَقْسَوْمَةٌ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يُقَاسِمُهُ

در حُسن حسب، حسن برادر دارد

در چرخ نسب فاطمه مادر دارد

در برج شرف این همه عز و کمال

بالله ؟؟؟؟؟؟؟؟؟ اختردارد [ص ۳۰]

مُظَهَّرٌ لَيْسَ يَغْشَى الرَّيْبُ سَاحَتَهُ / وَكَيْفَ يُغْشَى مِنَ الرَّحْمَنِ عَاصِمُهُ

خورشید جمالی که در افلاک کمال

برساحت او نبرده ره ابر خیال
 پاکیزه ز عیب و ریب و نقص است بلی
 از غیب رسیده قسمتش عصمت حال
 لِلّٰهِ طَهَّرْتُوَلَّى اللّٰهُ عِصْمَتَهُ / اَرْدَاهُ رِجْسٌ عَظِيْمَاتٌ جَرَائِمُهُ
 پاکیزه تنی که خامس آل عبا است
 خود ذات خدا حافظش از جرم و خطا است
 یکباره فتاد از چه بر خاک هلاک
 صد پاره به خون طپان زبیداد، چرا است؟
 لِلّٰهِ مَجْدٌ سَمَا الْاَفْلَاكِ رِفْعَتُهُ / مَا دَا الْعُلَى عِنْدَ مَا مَادَتْ دَعَائِمُهُ
 بالله شهی که برتر است از ادراک
 قدر و شرفش شکسته پشت افلاک
 افتاد ز پشت زین چو بر روی زمین
 بنشست شرافت نه افلاک به خاک
 ضَيْفٌ اَلَمْ يَرْضَ وَرُدُّهَا شَرْعٌ / قَضَى بِهَا وَهُوَ ظَمِي الْقَلْبِ حَائِمُهُ
 معصوم حق از شومی خلق میشود
 شد بر لب آب، از آب و از جان محروم
 مهمان به لب آب، لب تشنه که کشت،
 آلا شه مظلوم و جزاین قوم ظلوم؟
 هَلْفِي عَلَى مَا جِدَّ اُرْبَتِ اَنَا مِلْمُهُ / عَلَى السَّحَابِ غَدَاً سُقِيَاهُ خَاتِمُهُ
 افغان که هر انگشت وی اندر امکان
 چون ابر بسیط از او محیطی است روان
 از تشنگی انگشتر خود را بمکید
 گاهی خود و گاهی اکبر تازه جوان
 هَلْفِي عَلَى الْاَلِ صَرَعِي فِي الطُّفُوفِ وَمَا / غَيْرِ الْعَلِيلِ يَدَاكَ الْيَوْمَ سَالِمُهُ

۱. دراصل: ماذا

۲. طباطبایی: غداً

در دشت بلا آل رسول مختار
گشتند به خون طپیده و کشته و خوار
زان سلسله کس نماند سالم الا
بیمار عیلی آن هم از سلسله زار
اغْتَمَّ يَوْمٌ بِه حَمَّتْ مَلَا جِهَهُمْ / ثُمَّ انْجَلَى وَهُمْ قَتَلَى غَنَائِمُهُ
در روز مهین قیامت اهل حرم
شد تیره ز گرد فتنه گرد عالم
یکدم نگذشته بیش بیسر گشتند
هفتاد و دو تن تشنه لب از تیغ ستم
حُزْنٌ طَوِيلٌ اَبَى اَنْ يَنْجَلِيَ اَبْدًا / حَتَّى يَقُومَ بِاَمْرِ اللّٰهِ قَائِمُهُ
آن گرد فرو نشست، اما آن درد
بنشسته به قلب ماسوا از زن و مرد
بر خیزد اگر قائم از آل رسول
این درد شود باطل و زایل آن گرد

بند سوم

كَيْفَ السُّلُوْ وَنَارُ الْقَلْبِ مُلْتَهَبٌ^۲ / وَالْعَيْنُ خَلْفَ قَدَاهَا دَمْعُهَا سَرْبٌ
آن را که زند آتش غم شعله زد
رودی رود ازدو چشمه اش بر ساحل
حاصل ندهد تسلیه بر سوخته جان
الا که شود آتشش از جان زایل
اَلْقَى الْمَصَابُ عَلَى الْاِسْلَامِ جُمَّتُهُ^۳ / فَكُلُّ مُنْسَبٍ لِلدِّينِ مُكْتَبٌ
افکنده چنان به سختی اندوه امام
کوه تن خود به روی جام اسلام

۱. طباطبایی: فنا

۲. طباطبایی: تلتهب

۳. طباطبایی: گلگله

کز جام اثری به جانانند و از جم
 زین روی شکسته قلب عالم چون جام
 [و از غم دل اهل دین شکسته است چو جام]^۱
 لَا صَبْرَ فِي فَادِحِ عَمَّتْ رِزْيَتُهُ / حَتَّىٰ اعْتَرَى الصَّبْرَ مِنْهُ الْحُزْنَ وَالْوَصْبُ
 بر عالمیان از این غم و درد گران
 نه صبر دگر مانده نه تاب و نه توان
 در عالم اگر تصور از صبر شود
 بر صبر خیال صبر و طاقت نتوان
 لَا تَقْدِرُ الْعَيْنُ حَقَّ الصَّبْرِ مِنْ صَبَبٍ / وَإِنْ جَرَّتْ حِينَ تَجْرَى دَمْعَهَا الصُّبْبُ
 کی دیده تواند که فروریزد آب؟
 آن سان که سزد در این مهین حزن و مصاب
 هر چند دو دیده خود یکی قطره شود
 در چشم غمین دو دانه است از خوناب
 تَسْتَحْقِرُ الدَّمْعُ فِي مَنْ قَدْ بَكَتَهُ دَمًا / أَرْجَاؤُهَا الْجُؤُنُ وَالْحَضْرَاءُ وَالشُّهْبُ
 چون چشمه دو چشم عالم ار ریزد آب
 در ماتم شاه تشنه کامان بی تاب
 سهل است و حقیر از اینکه چون ابر مطیر
 گردون همه خون گریست با چشم شهاب
 قَلَّ الْبُكَاءُ عَلَى رُزْءٍ يَقِلُّ لَهُ / شَقُّ الْجُيُوبِ وَعَطُّ الْقَلْبِ وَالْعَطْبُ
 زین غم که شکافت قلب عالم از هم
 البته کم است اشک آل آدم
 جانها شود ار همچو گریبانها چاک
 دها طپد ار به خون، بود زین غم کم

۱. نسخه بدلی که خوانساری آورده است.

۲. طباطبایی: يُسْتَحْقَرُ

كَيْفَ الْعِزَاءِ وَجُثْمَانُ الْحُسَيْنِ عَلَيَّ / الرَّمْضَاءِ عَارٍ جَرِيحٍ بِالثَّرَى تَرِبُ

آن سان که سزد اقامهٔ این ماتم

ممکن نبود برای خلق عالم

زین رو که فتاد جسم عالم بر خاک

عریان و دو صد پاره ز شمشیرستم

و الرُّأْسِ فِي رَأْسِ مَيْتَالٍ يُطَافُ بِهِ / وَيَقْرَعُ السِّنَّ مِنْهُ شَامِتٌ طَرِبُ

سر بر سر نیزهٔ جفا چون خورشید

برخاست ز خاک و گرد عالم گردید

در شام میان طشت زرین چو شفق

بنشست و نشست بر لبش چوب یزید

و أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ فِي نَصَبٍ / أُسْرَى التَّوَابِصِ قَدْ أَنْضَاهُمْ التَّعَبُ

دردا که حریم مصطفی را کفار

بردند اسیرانه به هر شهر و دیار

اندر رسن آن صغیرهٔ خوار و اسیر

و اندر محن آن علیل زار و بیمار

و النَّاسُ لَا جَانِعٌ عَنْهُمْ^۱ وَلَا وَجِعٌ / وَلَا حَزِينٌ وَلَا مُسْتَرْجِعٌ كَيْبُ

آن کس که از این قصهٔ چو دشمن شاد است

دون اصل و دنی و دین به دنیا داده است

بیدین بود این صنوبرین دل که چو سرو

در باغ عزاز بارغم آزاد است

قَلَيْتَ عَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ نَاطِرَةً / مَاذَا جَرَى بَعْدَهُ مِنْ أَمِيَّةٍ^۲ نَكَبُوا

ای کاش نبی مکی از طرف حجاز

در خاک عراق دیده می کردی باز

۱. طباطبایی: فیهم

۲. طباطبایی: معشر

می دید که چون امت کم فرصت او
 بر عترت او دست ستم کرده دراز
 گم بَعْدَهُ مِنْ خُطُوبٍ بَعْدَهَا خُطْبٌ / لَوْ كَانَ شَاهِدَهَا لَمْ يَكْثُرِ الْخُطْبُ
 منظور! به ظاهر انبیا اکرم
 می بود گهی نگاه او در عالم
 بر عترت او نمی رسید آنچه رسید
 از امتش این جفا زبیداد و ستم

بند چهارم

شَاءَ مِنَ النَّاسِ لَا نَأْسَ وَلَا شَاءَ / هَوَتْ بِهِمْ فِي مَهَاوِي الْغَيِّ أَهْوَاءُ
 قومی به بیرون آدم و حیوان زدرون
 خلقی همه وحشیان صحرای جنون
 ناگشته هنوز رام کس رم نکردند
 چون دد که بود دام هوس را مفتون
 دَانُوا نِفَاقًا فَلَمَّا أَمَكَّتْ فُرُصٌ / شَنَّتْ بِهِمْ غَارَةً فِي الدِّينِ شَعْوَاءُ^۲
 کردند سوی حق به دورنگی اقبال
 از روی نفاق و کذب نه واقع حال
 پس غارت دین کرده چو فرصت کردند
 و آن کفر نهان عیان شد و دین ناپاک
 سَلُّوا عَلَيْهِ سَيْوِفًا كَانَ أَرْهَفَهَا / هَا مِضَاءٌ إِذَا سَلَّتْ وَإِمِضَاءُ
 یکباره کشید تیغ کین دست جهول
 بر پاره جسم احمد و جان بتول
 و آن تیغ ضعیف، تیز شد غرق چه برق
 بر کوه قوی دین و آیین رسول

۱. طباطبایی: تَكْثُرُ

۲. در اصل: شَنَّتْ لَهُمْ غَارَةً فِي الدِّينِ شَعْوَاءُ

شَبَّوْا لِإِطْفَاءِ نَوْرِ اللَّهِ نَارَ وُغْيٍ / لَوْلَاهُ مَا شَبَّهَا قَدْحٌ وَإِيرَاءُ

تا نور خدا فرو نشانند دشمن

کرد آتش حرب با نبی را روشن

گر نور خدا نبی نبود و آتش

نائر نشدی بر آن سپه نار محن

وَزَحَّزَحُوا الْأَمْرَ لِلْأَذْنَابِ عَنِ تَرْتِةٍ / وَأَخْرَأُوا مَنْ بِهِ الْعُلِيَاءُ عُليَاءُ

دونان زد نوشان و شرار پنهان

دادند مقام و شان حق بر شیطان

بر شخص علی که دین از او اعلا شد

کردند سه تن ظالم دون را سلطان

حَلَّتْ بِذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ قَارِعَةٌ / وَفِتْنَةٌ تَفْرَعُ الْأَسْمَاعَ صَمَاءُ

تا واقعه غصب خلافت شد راست

در دین خدا شور قیامت برخاست

زین قارعه و فتنه عظمی تا حشر

گوش شنوای عالمی ناشنوا است

وَطَخِيَّةٌ غَشَّتِ الْأَبْصَارَ ظَلَمْتُهَا / عَمِيَاءٌ قَدْ عَمَّتِ الْأَبْصَارَ غَمَاءُ

از ظلمت این فتنه پر کفر و غرور

پوشیده شدی دیده بیننده ز دور

بر چهر چو مهر دین، سحاب ارنه حجاب

مستور نه حق بودی و نه خلقی کور

عَدَّتْ عَلَى أُسْدِ الْغَابَاتِ أَضْبُعُهَا / وَفِي الرُّعَاةِ لَهَا قَدَّ عَائَتِ الشَّاءُ

گرگان ستم پیشه ای از بیشه دین

با شیر خدا درآمدند از ره کین

از کیش بسی چو گوسفندان جستند

و از حکم شبان خویش آن همره این

فَالْحَقُّ مُعْتَصَبٌ وَالْإِرْثُ مُنْتَهَبٌ / وَفِي آلِ رَسُولِ اللَّهِ أَفْيَاءُ

پس دست عدو بنای بیداد نهاد

حق حق و میراث نبی داد به باد

اموال خدا غنیمت اعدا شد

بس فرع کز این اصول کج شد بنیاد

وَالظَّاهِرُونَ وُلَاةُ الْأَمْرِ تَحْتَكُمُ الْإِلَاحُ / أَرْجَأُسُ فِيهِمْ بِمَا اخْتَارُوا وَمَا شَاؤُوا

زان پاک سپه که شاه نه افلاک اند

بر حق شه هفت و چار ملک خاک اند

تا آخرشان حکم ستم زاول شد

و این سلسله مظلوم سه تن ناپاک اند

وَبَضْعَةُ الْمُصْطَفَى لَمْ يُرْعَ جَانِبُهَا / حَتَّى قَضَتْ وَهِيَ غَضَبِي دَاوَاهَا دَاءُ

ننمود کسی رعایت حق رسول

زان فرقه ناقبول در حق بتول

تا بادل پر ز درد و جسم مجروح

رفتی ز جهان ولی غضبناک و ملول

قَدْ أَبَدَلُوا الْوُدَّ فِي الْقُرْبَى بِبُغْضِهِمْ / كَأَنَّمَا وُدُّهُمْ فِي الدِّكْرِ بَغْضَاءُ

منظور! عجب رعایت حال رسول

شد بعد رسول، در حق آل رسول

بر ظلم و عناد شد بدل، حب و وداد

گفتی ستم آل، بُد آمال رسول

بند پنجم

هُمُ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ جَدُّهُمْ / أَجْرُ الرِّسَالَةِ عِنْدَ اللَّهِ وُدُّهُمْ

این سلسله کاهل بیت احمد باشند

در صدر شرف آل محمد باشند

حق نزد نبی و داد این سلسله خواست

تا خلق به خلد از این مخلد باشند



هُمُ الْأَيْمَةُ دَانَ الْعَالَمُونَ هُمْ / حَتَّى أَقْرَهُمْ بِالْفَضْلِ ضِدُّهُمْ

واین طایفه ای که چرخ دین را ماه اند

بر خلق جهان دلیل و خضر راه اند

اشیا ز سمو قدر ایشان پست اند

اعداز علو و فضل شان آگاه اند

سَعَتٌ أَعَادِيهِمْ فِي حَظِّ قَدْرِهِمْ / فَازِدَادَ شَأْنًا وَمِنْهُ اِزْدَادَ حَقْدُهُمْ

هر قدر که حق به قدر ایشان افزود

بر کفر عدو و فرود و بر بغض حسود

کشت و زد و بست و خست با سعی تمام

مردان و زنان اهل بیت محمود

و نَابِذُوهُمْ عَلَى عِلْمٍ وَمَعْرِفَةٍ / مِنْهُمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ جَدُّهُمْ

از چهره مهر شرف آل الله

حق پرده گرفت و شد بر او خلق آگاه

دانسته ولی حاسد عاند ز جحود

گند از نبی و عترتش آن رتبت و جاه

كَأَنَّ قُرْبَهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ سَبَبٌ / لِلبُعْدِ عَنْهُمْ وَأَنَّ الْقُرْبَ بُعْدُهُمْ

گویی که مگر قرب رسول مختار

شد باعث بُعد آل او در انظار

ورنه ز چه آنکه بود پیش از همه کس

بیش از همه کس ز ناکسان دید آزار؟

لَوْ أَنَّهُمْ أَمَرُوا بِالْبُغْضِ مَا صَنَعُوا / فَوْقَ الَّذِي صَنَعُوا لَوْ جَدَّ جَدُّهُمْ

می دادی اگر رسول بر امت خویش

فرمان عناد و ظلم بر عترت خویش

بیدادی از این بیش نمی دید احمد

بر عترت خود زامت بی غیرت خویش

دَعَا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَاغْتَصَبُوا / إِرْثَ الْبَتُولِ وَأُورَى الظُّلْمَ زَنَدُهُمْ

اول کف کفر رایت ظلم افراشت

حق وصی و نبی خود را بگذاشت

پس ارث بتول را به ناحق بگرفت

بر آل رسول لشکر ظلم افراشت

وَأَضْرَمُوا النَّارَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ وَلَمْ / يَرْجُوا الْوُرُودَ فَيَسَّ الْوِرْدُ وَرَدُّهُمْ

آتش به درخانه حیدر افروخت

دروازه شهر علم از آن آتش سوخت

هم دوخت دو دیدگان ز دیدار نبی

هم بهر خود آتش جهنم اندوخت

وَمَهَّدُوا لِدَوَى الْأَحْقَادِ بَعْدَهُمْ / أَمْرًا بِهِ تَمَّ لِلْأَقْوَامِ قَصْدُهُمْ

دستور هلاک آل احمد زا اول

دادند به کفار پس از خود دو دغل

وآن صورت حال ماضی انجام گرفت

از تیغ بنی امیه در مستقبل

أَوْصَى النَّبِيُّ بِرَفْدِ الْأَلِ أُمَّتُهُ / فَاسْتَأْصَلُوهُمْ وَبِئْسَ الرِّفْدُ رِفْدُهُمْ

هر چند وصیت نبی رحمت کرد

احسان به کسان خود طلب زامت کرد

امت به عوض عترت آن حضرت را

کشت وزد و بست هر زمان فرصت کرد

أَبَتْ صَحِيفَتُهُمْ إِلَّا الَّذِي فَعَلُوا / مِنْ بَعْدِهَا وَأَضَاعَ الْعَهْدَ عَهْدُهُمْ

تا عقد و صحیفه بست و بنوشت حسود

عهد نبی و صحیفه اش شد مردود

آن عقد چو بسته گشت، این عهد گسست

مرآت جهان شکست از آن بست و گشود

تَعَاقَدُوا وَأَعَانَتْهُمْ بِيَدَانَهُمْ / وَحَلَّ مَا عَقَدَ الْإِسْلَامُ عَقْدُهُمْ

معهود چو شد ظلم بر اولاد بتول
مردود شد آن عهود منظور رسول
عقدی که در اسلام نبی بست شکست
دستی که نمود کفر و کین را معمول

بند ششم

نَزَتْ أُمِّيَّةٌ حَرِبَ ثُمَّ مَرَوَانُ / مَنَابِرًا مَا لَهُمْ فِيهِنَّ سُلْطَانُ

خیل اموی و آل حرب و مروان
هریک عری از دین و بری از ایمان
بستند ز حق دیده و بر منبر دین
جستند و نشستند و گشودند زبان
وَأَعَلَّتْ لُعْنَتَ لَعْنِ الْوَصِيِّ بِهَا / وَقَدْ أُقِيمَتْ بِهِ مِنْهُنَّ عِيدَانُ

صد لعن بر ایشان که پریشان گفتند
بیجا سخنان بر آل عمران گفتند
حیدر که شد از تیغ کجش منبر راست
ناراستی اش کجان به خلقان گفتند
وَاضِيعَةَ الدِّينِ إِذْ قَدْ حَلَّ سَاحَتَهُ / مِنْ بَعْدِ ذِي الْوَحْيِ غَنَاءُ وَنِشْوَانُ

فریاد که دین پس از رسول لولاک
گردید هلاک، بانبی رفت به خاک
زین رو که به عرش منبر و محرابش
بنشست غبار کفر و خاک ناپاک

كَمْ قَدْ عَلَا مَا عَلَاهُ الظُّهْرُ ذُو دَنْسٍ / رِجْسٌ مِنَ النَّاسِ بَلْ قَرْدٌ وَشَيْطَانُ

بر عرشه عرش مظهر منبر نام
جایی که مدام عرش حق داشت مقام

از زمره ناس همچو نسناس بسی
 جستند ز دام شرع و جستند آرام
 وَ حَارَبَتْ آلَ حَرْبٍ مِّنْ بَيْتِهِمْ / مِنْ بَعْدِ مَا قَدْ حَزَبُوا الْأَحْزَابَ قَدْ دَانُوا
 پس زاده حرب و آل سفیان خستند
 تیغ از پی حرب آل حیدر بستند
 با آنکه ز تیغ علی اندر احزاب
 مسلم شده ظاهراً بتان بشکستند
 وَأَلْجَأَتْ حَسَنًا لِلصَّلَاحِ عَنِ مَضْضٍ / وَ جَعَجَعَتْ بِحُسَيْنٍ وَ هُوَ ظَمَانٌ
 اول دو ستم برد و برادر گردید
 ناچار به صلح و جنگشان کار کشید
 زان صلح حسن آب پراز زهر چشید
 زین جنگ حسین تشنه گردید شهید
 رَمَتْ بَيْتَهُمُ الرِّدَى مِّنَ الْحِجَازِ وَمَنْ / أُمَّ الْعِرَاقِ وَقَدْ خَاتَتْهُ كُوفَانُ
 از تیغ زبان و سم جانکاه سخن
 گردید شهید و کشته صد پاره حسن
 و از تیر و سنان و سم اسبان به عراق
 آمد چو حسین شد دو صد پاره بدن
 قَامَتْ تُطَالِبُ إِذْ دَانَتْ عَلَى تَرَّةٍ / أَوْتَارًا بَدْرًا بِأَشْيَاحِهَا بَانُوا
 با آنکه مسلمان شده اولاد خلف
 جستند به خون خواهی آباء سلف
 برگشته ز دین و غرض کافر چند
 آل نبی و علی نمودند تلف

۱. طباطبایی: من بعد ما حزبوا ...

۲. طباطبایی: أوتار

و بِالْقَلِيبِ هَوَتْ كَم فِيهِ مِنْ وَثْنٍ / كَانَتْ لَهُ دُونَ وَجْهِ اللَّهِ أَوْثَانُ

گر سعی نبی به چاه بدر افتادند

وز تیغ علی ز جاه و قدر افتادند

طیش قرشی شعله چوزد بر صف کفر

جیش اموی ز پا و صدر افتادند

وَقَدْ تَلَاهَا بَنُو الزَّرْقَاءِ ثُمَّ تَلَا / أَبْنَاءُ نَشَلَةِ خَتَارٍ وَخَوَانُ

سفیانی و مروانی و عباسی شوم

همدست به قتل اهل بیت معصوم

واز خنجر و زهر این سپه، آل علی

بعضی شده مقتول و گروهی مسموم

وَأَرْهَفُوا لِنَبِيِّ بِنْتِ النَّبِيِّ سَبَا / حَدَّ السُّيُوفِ وَدَانَ اللَّبِّ خَوَانُ

اتباع بنی امیه از کفر و ستیز

کردند سنان و تیغ کین با هم تیز

کشتند بنی فاطمه را تا آخر

گشتند خدا و مصطفی را خون ریز

هَذَا وَكُلُّهُمْ لِلدِّينِ مُسَجِلٌ / سَيِّانٍ مِنْ مِثْلِهِمْ كُفْرٌ وَإِيمَانُ

این گونه جفا و ظلم بر آل الله

از مدعیان دین سزد؟ لا بالله

گر کفر چنین منافی ایمان نیست

لا حول ولا قوّة الا بالله

بند هفتم

سَدَّ الْمَسَامِعَ مِنْ أَنْبَاءِهِمْ خَبْرٌ / لَا يَنْقِضِي حُزْنُهُ أَوْ يَنْقِضِي الْعُمْرُ

یک قصه ای از واقعه کرب و بلا

گر ساخته گوش و هوش ارباب ولا

بیرون نرود این الم از دل، آلا

کاین عمر شود تمام و این هستی، لا

ما حَلَّ بِاللَّيْلِ فِي يَوْمِ الظُّفُوفِ وَمَا / فِي كَرْبَلَاءَ جَرَى مِنْ مَعْشَرٍ غَدِرُوا
 برآل رسول حیلہ اهل عراق
 بریست و گشاد آب و ابواب نفاق
 بستند به اتفاق اول میثاق
 جستند به اتفاق آخر وثاق
 قَدْ بَايَعُوا السَّبِيحَ طَوْعاً مِنْهُمْ وَرِضَى / وَسَيَّرُوا صُخْفاً بِالتَّنَصُّرِ تَبَدُّرُ
 بریعت و یاری اش کمر بر بستند
 برآیت حق خط غلط پیوستند
 نابسته کمر درست در یاری او
 بستند میان و کمرش بشکستند
 أَقْبِلْ فَإِنَّا جَمِيعاً شِيعَةٌ تَبِعُ / وَكُنَّا نَاصِرٌ وَالْكُلُّ مُتَّصِرُ
 پیوست ز کوفه تا حرم خط و رسل
 کای پیر طریق دین و ای میر سبل
 ما شیعه و یار و غمگساریم تورا
 بازای که بی تو گمراهانیم از کل
 أَقْبِلْ وَعَجِّلْ قَدْ اخْضَرَ الْجَنَاتُ^۱ وَقَدْ / زَهَتْ بِنَضْرَتِهَا الْأَزْهَارُ وَالشَّمْرُ
 بازاسوی ما که باغ و راغ و بوستان
 در خرمی و حُسن شده رشک جنان
 بازای به تعجیل که از سنبل و گل
 یک خرمن لاله گشته اطراف جهان
 أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي تَرْجُو بِطَاعَتِهِ / خُلِدَ الْجَنَانُ إِذِ التَّيْرَانُ تَسْتَعِرُ
 بازای و ببین طلع ثمار آن اشجار
 در جلوه کما فی الشجر الأخر نار

۱. طباطبایی: غُدْرُ

۲. طباطبایی: الجناب

بازا که تویی امام و در طاعت توست
حوری و بهشت و دوری از نار و شرار
لَا رَأْيَ لِلنَّاسِ إِلَّا فِيكَ فَاتِّ وَ لَا / تَخْشَ اخْتِلَافًا فَبَيْكَ الْأَمْرُ مُنْخَصِرُ
بشتاب که یک رای و دل اند اهل عراق
در طاعت حضرت تو دارند وفاق
بازای و مکن گمان که خیلی مشتاق
هرگز نفتد در دلشان خلف و نفاق
وَأَمْوَهُ إِذَا لَمْ يَأْتِيَهُمْ فَاتِي / قَوْمًا لِيَبْعَتِهِمْ بِالتَّكْثِ قَدْ حَضَرُوا
امروز تو خضرا و ما گمراهیم
مخبر تو ز ما و ما آگاهیم
گر جانب ما روی نیاری گنه است
فردا ز تو شاکی به رسول الله ایم
قَوْمًا يَقُولُونَ لَكِن لَّا فِعَالَهُمْ / وَرَأَيْتُمْ مِّن قَدِيمِ الدَّهْرِ مُشْتَرُ
ناچار شه عرب چو آمد به عراق
بستند میان به قتلش از کفر و نفاق
خلقی که نوشتند گذشتند از حق
شد وعده اشان وعید و میثاق وفاق
فَعَادَ نَصْرُهُمْ حَذَلًا وَ حَذَلُهُمْ / قَتْلًا لَهُ بِسَيْوْفِ اللَّيْدَى اَدَّخَرُوا
هنگام عمل به قولشان گشت بدل
ناری به ستمکاری و نصرت به جدل
آخر به وجود شه فرود آوردند
تیغی که برای دشمنان بود اول
يَا وَيْلَهُمْ مِّن رَّسُولِ اللَّهِ كَمْ دَبَّحُوا / وَ لَدَّآ لَهُ وَ كَرِيَمَاتٍ لَهُ أُسْرُوا
صد لعن نبی بر آن سیه گر شمشیر
کشتند رجال آلس از کودک و پیر

پس دست ستم گشوده، بستند به هم
 مجموع زنان و دخترانش چو اسیر
 مَا ظَنَّهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ نَظَرَتْ / عَيْنَاهُ مَا صَنَعُوا لَوْ أَنَّهُمْ نَظَرُوا
 آیا چه بود گمان این قوم جهول
 زان دم که فتد به کربلا چشم رسول؟
 یکسونگرد خیل زنان را در بند
 بیند طرفی جمع جوانان مقتول

بند هشتم

مَا آمَنَ الْقَوْمُ قَدِّمًا أَوْ هُمُ كَفَرُوا / مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِمْ لَوْ أَنَّهُمْ شَعَرُوا
 قومی که نبودشان از اول آیین
 کشتند گراهل دین، گذشتند از دین
 کردند زهر کناره یکباره ز تیغ
 صد پاره وجود اقدس مظهر دین
 قَدْ حَارَبُوا الْمُصْطَفَى فِي حَرْبِ عِتْرَتِهِ / وَلَوْ أَغَاثَهُمْ فِي حَرْبِهِ ابْتَدَرُوا
 بر حرب شه تشنه چو بستند کمر
 بستند کمر به کشتن پیغمبر
 می آمد اگر نبی به امداد حسین
 البته براو کشیده می شد خنجر
 مَا كَانَ يَنْزِلُ عَنْ سُلْطَانِيهِ مَلِكٌ / وَلَا لِمَنْتِيهِ السَّاعِي هَا يَدْرُ
 البته به تخت سلطنت هر که نشست
 آسان ندهد مملکت خویش زدست
 تاج و کمر ریاست از کف ندهد
 آن کس که به سلطنت کمر محکم بست

مَهْمَا نَسِيتُ فَلَا أَنْسَى الْحُسَيْنُ وَقَدْ / كَرَّتْ عَلَى قَتْلِهِ الْأَفْوَاجُ وَالزُّمُرُ

از خاطر من اگر رود هر بیداد

چون فتنه فرعون و جفای شداد

از دل نرود واقعه قتل حسین

از کینه اهل کوفه و ابن زیاد

كَمْ قَامَ فِيهِمْ خَطِيئًا مُنْذِرًا وَتَلَا / أَيَا فَمَا أَغْنَتْ الْآيَاتُ وَالتُّدْرُ

چندان که به کربلا بر اعدای جهول

آیات خدا خواند و بیانات رسول

نه آیه اثر نمود نه خطبه ثمر

نه کس سخن رسول از او کرد قبول

قَالَ انْشُبُونِي فَجَدِّي أَحْمَدُ وَسَلُوا / مَا قَالَ فِيَّ فَلَمْ يَكْذِبْكُمْ الْحَبْرُ

فرمود که ای قوم من آنم که مدام

بر دوش و بر پیغمبر بود مقام

در حق من آنچه جدم احمد فرمود

تحقیق کنید و بعد تصدیق کلام

دَعَوْتُونِي لِتَصْرِي آيِنَ نَصْرِكُمْ / وَأَيْنَ مَا خَطَّتِ الْأَقْلَامُ وَالزُّبُرُ

ای اهل عراق! من که در تاب و تبم

کردید به یاری و حمایت طلبم

از آنچه نوشتید، چه شد برگشتید

کشتید سپاه تشنه تشنه لبم؟

حَلَامُونَا عَنِ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَقَدْ / أَضَحَّتْ تُنَاهِلُهُ الْأَوْغَادُ وَالغُمُرُ

آبی که خورند از او دد و دام تمام

شد بسته چرا به عترت خیر الانام

آیا به چه جرم، خون ما گشت حلال؟

آیا ز چه رو آب روان گشته حرام؟

هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُ الْآلَ مِنْ ظَمًا / بِشَرِبَةٍ مِنْ نَمِيرٍ مَا لَهَا خَطَرٌ

آیا بود انراین زمین هیچ کسی

کوآل رسول را کند دادرسی؟

وازیک کف آب، جان طفلان برهد؟

آبی که بها و قیمتش نیست بسی

هَلْ رَاحِمٌ يَرْحَمُ الْوَلَدَ الرِّضِيعَ وَقَدْ^۱ / جَفَّ الرِّضَاعُ وَمَا لِلْطِّفْلِ مُصْطَبِرٌ

کورحم کننده ای دراین قوم شریر

کاورحم و کرم کند براین طفل صغیر؟

خشکیده زتاب تشنگی شیرزنان

واین طفل صغیر، تشنه است و بی شیر

هَلْ مِنْ نَصِيرٍ مُحَامٍ أَوْ أَخِي حَسْبٍ / يَرْعَى النَّبِيَّ فَمَا حَامُوا وَمَا نَصَرُوا^۲

آیا بود اندراین زمین دینداری

کاولاد رسول را کند غمخواری؟

کوآنکه کند حمایت از احمد و آل،

برما چو برادران نماید یاری؟

تِلْكَ الرَّزَايَا لَوْ أَنَّ الْقَلْبَ مِنْ حَجَرٍ / أَصَمَّ كَانَ لِأَدْنَاهُنَّ يَنْفَطِرٌ^۳

زین واقعه کرب و بلای شه دین

صد پاره شود دل، ارچه باشد سنگین

آیا چه توان کرد ازاین غم، منظور

یک دل ز مخالفان نگرود غمگین؟



۱. طباطبایی: فقد

۲. طباطبایی: ولا نصروا

۳. طباطبایی: مُنْفَطِرٌ

بند نهم

الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَقْوَتُ مَرَائِعُهُ / وَالشَّرْعُ مِنْ فَقْدِهِمْ غَارَتْ شَرَائِعُهُ

شد منظر دین حق پس از احمد و آل

ویرانه و بی صاحب و بی زیب و جمال

بعد از نبی و عترتش، از چشمه دین

دیگر نچشید تشنه ای آب زلال

قَدْ اشْتَقَى الْكُفْرُ بِالْإِسْلَامِ مُذْ رَحَلُوا / وَالْبَغْيُ بِالْحَقِّ لَمَّا رَاحَ صَادِعُهُ

تا مظهر دین از این جهان رو بر تافت

زخم دل اهل کفر و کین مرهم یافت

باطل ز شقاء در دلش یافت شفا

تا سوی بقا، شفای هر درد شتافت

وَدَائِعُ الْمُصْطَفَى أَوْصَى بِمَحْفَظِهِمْ / فَضَيَعَوْهَا فَلَمْ^۲ تُحْفَظْ وَدَائِعُهُ

قومی که ز مصطفی امانت بودند

مقصود حق از مزد رسالت بودند

آخر سویشان دست ستم بگشودند

آن قوم که ناحق به خیانت بودند

صَنَائِعُ اللَّهِ بَدَأَ وَالْأَنَامُ هَمُّ / صَنَائِعُ شَدَّ مَا لَاقَتْ صَنَائِعُهُ

خلقی که ز حق به ملک امکان شاه اند

مخلوق حق و خالق نه خرگاه اند

که بسته اسیر بندگان و گاهی

آغشته به خون، اگرچه ثارالله اند

أَزَالَ أَوَّلُ أَهْلِ الْبَغْيِ أَوْهَمُّ / عَنِ مَوْضِعِ فِيهِ رَبُّ الْعَرْشِ وَاضِعُهُ

بر اولشان اول هر کفر و فساد

بازو به فساد و ظلم از اول بگشاد

۱. در اصل: دخلوا

۲. طباطبایی: ولم

وز دست حق، انگشتر او ناحق برد
 چون دیو قدم جای سلیمان بنهاد
 وَزَادَ مَا ضَعُضَعَ الْإِسْلَامَ وَانصَدَعَتْ / مِنْهُ دَعَائِمُ دِينِ اللَّهِ تَابِعُهُ
 پس ثانی دون کاؤل بی ثانی بود
 افزود به ظلم اول، از کفر و جحود
 بشکست عمود شرع و زد آتش کین
 بر خیمه بی ستون دین حق چون نرود
 گمین جیشِ بَدَا یَوْمَ الظُّفُوفِ وَمِنْ / یَوْمِ السَّقِیْفَةِ قَدْ لَاحَتْ ظَلَامِیْعُهُ
 آن نار که در سقیفه گشتی نائر
 در کرب و بلا شعله آن شد ظاهر
 آن روز به قتل خیل اولاد رسول
 دین را به کمین نشست خیل کافر
 یَا رَمِیَّةٌ قَدْ أَصَابَتْ وَهِيَ مُحْطَبَةٌ / مِنْ بَعْدِ خَمْسِیْنَ مَنْ سَقَطَتْ مَرَابِعُهُ
 الله که تیر کین شداد لعین
 بالله اصاب بعد قرن و سنین
 کفار مدینه ناوک کینه اشان
 شد بر بدن حسین در کوفه قرین
 وَفَجَعَةً مَا لَهَا فِی الدَّهْرِ ثَانِیَةٌ / هَانَتْ لَدَیْهَا وَإِنْ جَلَّتْ فَجَائِعُهُ
 هر چند که چشم فلک و گوش زمان
 بس دیده شنیده ماتم سخت و گران
 اما نشنیده و ندیده هرگز
 چون واقعه کرب و بلا دهر و جهان
 وَلَوْعَةٌ أَضْرَمَتْ فِی قَلْبِ كُلِّ شَیْءٍ / نَارًا یَلْدَعْتَهَا صَابَتْ مَدَامِعُهُ
 یارب! چه غمی است این غم عالم سوز
 کاندردل ماسوا شد آتش افروز

هر روز به قلب هر که بگذشت این غم
 چون قطره دلش ز دیدگان کرد بروز
 لَا الْعَيْنُ جَفَّ بِسَفْعِ النَّارِ مَدْمَعُهَا / وَلَا الْفؤَادُ جَنَى بِالْدَمْعِ سَافِعُهُ
 هرگز نه فرو نشیند این آتش دل
 نه اشک روان ز دیده گردد زایل
 جان و تن انس و جان غریق است و حریق
 تا حشر در این دو قلمز بی ساحل
 كُلُّ الرِّزَايَا وَإِنْ جَلَّتْ وَقَائِعُهَا / تُنْسَى سِوَى الطَّغْيِ لَا تُنْسَى وَقَائِعُهَا
 هر ماتم و اندوه گران و غم و درد
 برخاست ز هر دل که نشستی چون گرد
 اما غم شاه تشنه کامان، منظور
 باراست به قلب عالمی، از زن و مرد

بند دهم

ذادوا عن الماء ظمآنًا مَرَضِعُهُ / مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى السَّاقِي أَصَابِعُهُ
 بست آب فرات، امت پست جهول
 کو مهر بتول بُد به فرزند بتول
 جزاز دم شمشیر نخورد آبی سیر
 با آنکه مکید شیر از انگشت رسول
 يُعْطِيهِ إِهَامَهُ أَنَا وَأَوْتَهُ / لِسَانَهُ فَاسْتَوَتْ مِنْهُ طَبَائِعُهُ
 می داد نبی گه ز زبان گه به بنان
 هر روز و شبی به جان خود قوت روان
 تا شبه رسول شد حسین بن علی
 کامل به خصال و خَلْق و خُلُق و تَن و جَان
 لِلَّهِ مُرْتَضِعٌ لَمْ يَرْتَضِعْ أَبَدًا / مِنْ ثَدِي أَنْتِ وَمِنْ طَه مَرَضِعُهُ
 آن سایه حق که خود بود پایه عشق
 فانی به حق است و عاشق و مایه عشق

از شیرزنان گذشتی آن مرد، اول
 تا تربیتش کند ز جان دایه عشق
 سِرِّ بِهِ خَصَّهُ بَارِيهٍ اِذْ جُمِعَتْ / وَاوْدَعَتْ فِيهِ مَنَ اَسْرَى وِدَائِعُهُ
 سری است حسین عشق از سرِ اله
 کاآمد شب معراج بر او شد آگاه
 از دست جفا سَرِّ حَقِّ از صدر نبی
 با خاک شد آغشته و پامال سپاه
 غَرَسَ سَقَاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ مِنْ يَدِيهِ / وَطَابَ مِنْ بَعْدِ طَيْبِ الْاَصْلِ فَارِعُهُ
 این نخل که باغ وحدتش پرورده
 خود تربیتش دست رسالت کرده
 پاکیزه ز اصل و فرع و نغز و سرسبز
 شد در صد رشد از عطش پژمرده
 ذَوْتِ بَوَاسِقُهُ اِذْ اَظْمَاوَهُ فَلَمْ / يُقْطَفْ مِنَ الثَّمْرِ الْمَطْوُلِ يَانِعُهُ
 از بس به دیار کربلا آب ندید
 اصل و ثمر و شاخه و برگش خشکید
 از آن شجر بقا، ثمر کس نگرفت
 در سایه آن ظلّ خدا کس نخرید
 عَدَّتْ عَلَيْهِ يَدُ الْجَانِيْنَ فَاَنْقَطَعَتْ / عَنِ مَجْتَبَىٰ تَبَعِهِ الذَّاكِي مَنَافِعُهُ
 بازوی جفا عدو به سویی بگشود
 هم شاخه او بُرید و هم میوه بُرید
 یاران و برادرانش از پا افکند
 بر اکبر و اصغرش ترحم ننمود
 قَضَىٰ عَلٰى ظَمًا وَاَلْمَاءِ قَدْ مُنِعَتْ / بِمُشْرَعَاتِ الْقَنَا عَنهُ مَشَارِعُهُ
 جان داد شه تشنه لب اندر لب آب
 من خسته و لب تشنه دل از داغ کباب

با ضرب سنان برون شد از آب فرات
وآن دجله ز خون او روان شد خوناب
قَدْ حَرَمُوهُ عَلَيْهِ فِي الْحَيَاةِ وَمِنْ / بَعْدَ اسْتَحْلَوَالِكِي تَعْفُو مَصَارِعُهُ^۱
قومی که ز قید دین و ایمان جستند
و از قتل حسین، پشت دین بشکستند
آبی که به زندگی ندادند براو
کشتند چو زارش به مزارش بستند
هَمُّوْا بِإِطْفَاءِ نَوْرِ اللَّهِ وَاجْتِهَدُوا / فِي وَضْعِ قَدْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ رَافِعُهُ
بستند میان به ظلم با کوشش و جوش
جستند که نور حق نمایند خموش
غافل که ؟؟؟؟ عرش و عرش نه مهر [ص ۱۳۲]
پنهان نشود به صد هزاران سرپوش
لَمْ أَنْسَهُ إِذْ يُنَادِي بِالطُّغَاةِ وَقَدْ / تَجَمَّعُوا حَوْلَهُ وَالْكُلُّ سَامِعُهُ
هرگز نرود زیاد من این غم و درد
کآن شه سوی کوفیان ناکس رو کرد
کای جمع سپه! بیکس و فردم کردید
وز آل نبی نمانده کس جز یک مرد
تَرْجُونَ جَدِّي شَفِيعاً وَهُوَ خَصْمُكُمْ / وَيَلِي لِيَنَّ خَصْمُهُ فِي الْحَشْرِ شَافِعُهُ
ناحق ز شفیع خلق کشتید بسی
دارید دگر چشم شفاعت به کسی
ای وای بر آن کسی که در روز جزا
جز خصم نباشدش دگر دادرسی

بند یازدهم

يَوْمُ بَنُو الْمُصْطَفَى الْهَادِي ذَبَائِحُهُ / وَالْفَاطِمِيَّاتُ أُسْرَاءُ نَوَائِحُهُ

الله! چه روز است و چه هنگام و چه ماه؟

روزی که چو شب، صبح جهان گشت سیاه

تا چاشت گهی قتل و تا شام، اسیر

شد مرد وزن آل پیمبر ناگاه

و سَبَطُ أَحْمَدَ عَارٍ بِالْعَرَاءِ لَقِيَ / مُرْمَلٌ بِالِدِّمَا جَرَحِي جَوَارِحُهُ

آن روز جگر گوشه شاه لولای

صد چاک تنش فتاد بر خاک هلاک

عریان به محیط خون خود می غلطید

چون ماهی بسمل آن تن پاک به خاک

فَوْقَ الْقَنَارِ أَسُهُ يُهْدَى لِكَاشِحِهِ / فَنَالَ أَقْصَى مُنَاهُ مِنْهُ كَاشِحُهُ

بیرید سرش ز تن چو شمر از شمشیر

زد بر زبر سنان، سنان، مهر منیر

گردید به شام و کوفه از دیدن آن

امید روا و کاجوشد دوشربیر

كَمْ هَامٍ عَزَّ وَأَيْدٍ لِلسَّمَاكِ وَكَمْ / أَقْدَامٍ سَبَقِي بِهَا طَاخَتْ طَوَائِحُهُ^۱

از دست دویست بی سرو پا یکبار

افتاد ز تن دست و سرو پا بسیار

دستی که ز کار خلق سر رشته گرفت

ناحق ز بدن بریده شد آخر کار

و كَمْ حَرِيمٍ لِأَهْلِ الْبَيْتِ مُحْتَرَمٍ / قَدْ اسْتَحِيلَ وَكَمْ صَاخَتْ صَوَائِحُهُ

بردند بسی از حرم آل الله

اموال و منال و حرمت و عزت و جاه

بکناده زنان اسیر و غارت گشتند
کو چاره برایشان بجز ناله و آه
مُصَابُ خَامِسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ وَهُمْ / أَهْلُ الْقَزَاءِ بِهِمْ حَلَّتْ قَوَادِحُهُ
پوشیده عزای پنجم آل عبا
بر آل عبا قبای نیلای عزای
اول دل خلق اول این غم بشکست
پس خاطر هر وجود و موجود آلا
لَمْ يُنَسْ قَطُّ وَلَا الذِّكْرَى مُجَدِّدَةً / أَوْرَى بِزَيْدِ الْأَسَى فِي الْحَشْرِ قَادِحُهُ
تا حشر نه این قصه فراموش شود
وین غصه نه آن نار که خاموش شود
و از ذکر و بیان تازه نگردد هرگز
کز دل نرود که زینت گوش شود
كَيْفَ السُّلُوْ عَنِ الْمَكْسُوْرِ مُنْفَرِدًا / مِنْ غَيْرِ نِسْوَتِهِ خِلْوًا مَطَارِحُهُ
نه قلب شود غافل و نه تن آرام
وین درد که تنها شد و بی یار، امام
جز جمع زنان بیکس و کودک چند
سویش نگذاشت یک مسلمانی گام
يَلْقَى الْأَعَادِي بِقَلْبٍ مِنْهُ مُنْقَسِمٌ / بَيْنَ الْخِيَامِ وَأَعْدَائِهِ تُكَافِحُهُ
بر فرش زمین فتاده از عرشه زین
صد چاک به خاک شد قرین عرش برین
دل را به دو نیمه کرده نیمی به خیام
نیمی به لثام کوفه کفر آیین
وَاللَّحْظُ كَالْقَلْبِ عَيْنٌ نَحْوِ نِسْوَتِهِ / تَرْنُو عَيْنٌ لِقَوْمٍ لَا تُبَارِحُهُ
همراه دلش دیده روان بُد هر دم
که سوی سپاه و گاه بر اهل حرم

یک لحظه گریست بر اسیری زنان
یک دیده به خصم و آن همه ظلم و ستم
هَلْفِي عَلَيْهِ وَقَدْ مَالَ الطَّغَاةُ إِلَى / نَحْوِ الْجِيَامِ وَخَاضَ النَّقْعَ سَابِحُهُ
صد آه از آنگاه که اعدای شریر
بر غارت اهل بیت گردیده دلیر
چون سیل دمان روان زهر سوبه حرم
تا آنچه دراو، کنند تاراج و اسیر
قَالَ اقْضِدُونِي بِنَفْسِي وَاتْرَكُوا حَرَمِي / قَدْ حَانَ حِينِي وَقَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ
فرمود به ضعف و ناله کای قوم عنید
منظور شما منم سوی من گذرید
جانم به لب است و این دم آخر قفسی است
سوی حرمم یک دم دیگر نروید
فرمود به آه و ناله کای مردم دون
سوی حرمم کسی نتازد اکنون
از بهر هلاک من بیایید که شد
جان از بدنم چو بسمل غرقه به خون

